

تظاهرات بستگان زندانیان سیاسی در سالگرد فاجعه قتل عام

* خانواده‌هایی که عزیزان خود را در فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی از دست داده بودند در گورستان و جاده خاوران به تظاهرات پرداختند.

* پاسداران پیش از آنکه خانواده‌ها به سه راه افسریه برسند به آنها حمله کردند و تعداد زیادی را مضر و ب و دستگیر کردند.

تظاهرات برای بزرگداشت هزیزان به خون خفته بدل کردند. مسئولین امنیتی جمهوری اسلامی با اعزام پاسداران به محل تظاهرات کوشیدند با ایجاد ترس و وحشت مانع از تظاهرات شوند. اما خانواده‌ها و بستگان زندانیان سیاسی به تظاهرات خود ادامه دادند و از گورستان خاوران به جاده خاوران و در مسیر جاده خاوران به سمت سه راه افسریه به راه افتادند. خانواده‌ها و بستگان زندانیان سیاسی قصد داشتند از خاوران تا میدان افسریه راه پیمایی کنند و از آنجا با اتوبوس به وزارت دادگستری بقیه در صفحه ۳

با وجود خفتان موجود و تلاش رژیم برای ایجاد فضای رعب و وحشت در ایران، خانواده‌ها و بستگان زندانیان اعدام شده در فاجعه ملی، روز جمعه ۱۰ شهریور در گورستان و جاده خاوران دست به تظاهرات زدند. هلیرقم اطلاع رژیم از تصد خانواده‌ها برانجام تظاهرات و هلیرقم برانگیخته شدن حساسیت ویژه مسئولین حکومت بخاطر انتشار اطلاعیه‌های غیرمسئولانه در خارج از کشور در این زمینه، مامورین ساواک رژیم نتوانستند از برپایی تظاهرات جلوگیری کنند. خانواده و بستگان زندانیان سیاسی اعدام شده، در سالگرد اعدام‌های جمعی، گورستان خاوران تهران را به محل اجتماع و



دو شنبه ۲۵ شهریور ۱۳۶۸-۱۱ سپتامبر ۱۹۸۹
په‌ماه ۶۰۰ ریال سال ششم - شماره ۲۷۴

افلاس برنامه‌ای و بی تخصصی کامل کابینه رفسنجانی

کابینه پیشنهادی رفسنجانی که پس از مدتی کشمکش بین جناح‌های حکومتی بر سر آن، از مجلس رای اعتماد گرفت، روز چهارشنبه هشتم شهریورماه اولین جلسه رسمی خود را تشکیل داد.

تاکنون کوشش بسیاری شده است که نزد مردم ما ریاست جمهوری رفسنجانی دوره جدیدی در سیر "انقلاب" معرفی شود که به یمن برنامه‌های تهیه شده می‌تواند گره از خیل مشکلات مردم بگشاید. کابینه او نیز یک کابینه متخصص و کارآ قلمداد شده است. رفسنجانی در دفاع از کابینه‌اش آن را کابینه‌ای "واجده تخصص، تدین، ایمان، تجربه، کارآیی و انقلابی بودن" عنوان کرد و گفت دوره بازسازی نیازمند چنین کابینه‌ای است. به علاوه او ادعا کرد که کابینه‌اش فارغ از "خط" است و او کوشیده نظرات سیاسی خود را در گزینش افراد دخالت ندهد.

گفتن ندارد مطبوعات ایران شرح کامل بحث‌هایی را که در خلال سه روز در مجلس بر سر کابینه جریان یافت درج نکردند و از جلسات غیرهلنی مجلس که به همین موضوع اختصاص داشت هیچگونه گزارشی ارائه نشد. اما حتی بقیه در صفحه ۲

دبیرکل سازمان ملل: بن بست سیاسی مذاکرات صلح ایران و عراق

قبل از سفر نمایندگان سیاسی دو کشور به بلگراد جهت شرکت در کنفرانس "غیرمتعهدها" بر پایه اظهارات مقامات دو رژیم روشن بود که نمی‌توان از جریان مذاکرات دبیرکل و وزرای خارجه ایران و عراق اظهار خرسندی کرد. هر دو رژیم ایران و عراق با طرح یک سری بقیه در صفحه ۳

بدنبال اقدامات دبیرکل سازمان ملل متحد آقای "خاویر پرز دو کوئیار" برای بوجود آوردن زمینه‌های مساعد و ایجاد آمادگی در طرفین مذاکرات صلح ایران و عراق، سرانجام در جریان برگزاری نهمین اجلاس هالی کشورهای عضو "جنبش غیرمتعهد" گفتگوهای مستقیم "پرز دو کوئیار" با نمایندگان سیاسی دو حکومت ایران و عراق آغاز گردید.

در این شماره

* از آن روزهای خونین

صفحه ۵

* زاله خون شد

صفحه آخر

* پیرامون اوضاع لهستان

صفحه آخر

* هفته همبستگی با خلق شیلی

صفحه ۹

* اعلام جرم کانون پناهندگان

صفحه ۱۰



هفته گذشته کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد در بلگراد یوگسلاوی گشایش یافت در این کنفرانس ۱۲۰ هیات نمایندگی از کشورهای مختلف شرکت داشتند. در شماره آینده نشریه گزارشی از مصوبات این کنفرانس درج خواهد شد. هم‌عصر تدافعی رهبر لیبی را در لباس بادیه نشینان لیبی و در چادری که همراه خود به بلگراد آورده است، نشان می‌دهد که بایاسر هر فوات دیدار می‌کند.

افلاس برنامه ای و بی تخصصی کامل کابینه رفسنجانی

بقیه از صفحه اول

این بطرف فرب خواهد رفت و وزارت امور خارجه در خنثی کردن این مساله نقش ندارد که هیچ بلکه تقویت هم کرده است... در مورد وزیر پست و تلگراف و تلفن، نماینده ای می گوید: "توانین برای همه محترم است، شما هم باید به توانین تمکین کنید. رابطه بازی در محابرات وجود دارد..."

در مورد وزیر دادگستری نماینده ای می گوید: "در زمان شاه در جلسه ای که ساواک ترتیب داده بود او انقلابیون را تحت عنوان اینکه ضد امام حسین هستند و افکار شریعتی را قبول دارند محکوم کرده... و ایشان از عنوان های خود استفاده کرده است... بطوریکه وقتی یکی از دوستان آقای شوشتری که از نام و موقعیت مجلس به عنوان هیات رئیسه سو استفاده کرده و از کافذهای هیات رئیسه مجلس برداشته و حکم های جعلی برای خود صادر کرده بود به زندان افتاد، آقای شوشتری در همان لحظات تعقیب اجازه می دهند که ایشان از زندان آزاد شود و بعد از اتهام مرخصی برگردد..."

در مورد وزیر بهداشت و درمان، نماینده ای می گوید: "افراق و بزرگ کردن خدمات دکتر فاضل در التیام زخمها و جراحات رزمندگان دور از انصاف است. کلیه پزشکان کشور در قالب طرح قانونی یکماهه در جبهه های نبرد حضور می یافتند و حداقل ۵۰۰ عاکیب اضطراری برای عملیات وجود داشته که دکتر فاضل عضو یکی از این اکیپهاست..." و "از مسایل دیگر اینکه دکتر فاضل به طرز متعدد بینشی که در راس آنها قیر انقلابی بودن هست،..."

خلاصه کنیم: این گفته ها نه محدود به "چهار پنج وزیر" می شود و نه فقط از زبان یک نماینده شنیده می شود. این بحثها و گفته ها کلا شامدی بر افلاس برنامه ای کابینه رفسنجانی، حد بسیار نازل تخصص و کاردانی آن و نماینده مناسبات جناحهای حکومتی است که در آن یک جناح خیز بلندی برداشته است تا جناح دیگر اجاروب کند.

وزیران هم دستگیرمان خواهد شد.

درباره وزیر آموزش و پرورش، نماینده ای می گوید: "وی در جمع معاونینش با کمال افتخار اعلام می کند که بله من آمریکایی ام و به من می گویند آمریکایی..." نماینده دیگری می گوید: "متذکر می شوم که تحقیقات و اظهارات رده های مسئول در تشکیلات... وزارت آموزش و پرورش نشانگر عدم وجود وحدت و صمیمیت در آنجا است..."

سومی می گوید: "طبق معیارهایی که عرض کردم (از جمله کارایی) حقیقتاً ایشان نباید در این پست کلیدی باشند. آقای تجفی معلم نبوده اند و بافت آموزش و پرورش را نمی شناسند..."

درباره وزیر بازرگانی، که پیش از این سمت سرپرستی این وزارتخانه را داشت، نماینده ای می گوید: "... گزارشات متعددی در خصوص حیف و میل، سوء استفاده های مالی، تخلفات اداری، سوء مدیریت به کمیسیون (کمیسیون بازرگانی مجلس) می رسید... دیگری می گوید: "در اثر عملکرد ضعیف و فلفله در این مدت (مدت سرپرستی

و حاجی، بر وزارت بازرگانی) نرخ تورم کالاهای اساسی به بالاترین حد خود رسیده است..." سومی می گوید: "... خیلی از مشکلات جواب داده نمی شد... ولی در مورد شخص معینی که در یک نامه چند خطی اجازه درخواست ۵۰۰ هزار دلار برای پارچه تیترون نوشته بود، به فاصله ۵ روز موافقت شد..."

درباره وزیر امور خارجه، نماینده ای می گوید: "من متاسفم که در ژنو وزارت امور خارجه بر سر خون شهدای مکه مکرمه معامله می کند و می خواهد خون شهدای مکه را با دلار آمریکایی خرید و فروش کند..." در تظیه رشدی نیابند بگویند نظر امام سیاسی نبوده و نظر مذهبی بوده است... و دیگری می گوید: "بعد از رحلت حضرت امام شرایطی فراهم شده که استکبار به خیال خامی افتاده است. بطور مرتب صحبت از تحول جدید، اینکه

وقف اولاد ذکور پیدا شده... و در هوض برخی از کشاورزان زندانی و تسهیلات کشاورزی قطع شده اند..." سپس می افزاید: "بنده نه در برنامه وزارت کشاورزی، نه در برنامه کلی دولت و نه در برنامه وزارت ارشاد که سازمان اوقاف زیر نظر اوست هیچ گونه اشاره ای به این امر مهم ندیده ام..."

و چنانکه از دفاهیات فرضی وزیر پست و تلگراف و تلفن برمی آید، ساختن استخر در برنامه های قبلی و فعلی نامبرده جای شاخصی داشته و دارد و "جایز است پنجاه میلیون تومان برای ساختن استخر باشگاه وزارتخانه صرف کرد..." زیرا "ورزش یک امر لازم در جوامع دیروز و امروز بوده و... در امر ورزش باید به عنوان یک نقطه عطف حیات جوانانمان نگاه کنیم..."

اعتراض و انتقاد نمایندگان به برنامه های ارائه شده از جانب وزیران کابینه چندان بود که رفسنجانی در پایان سخنان وزرای پیشنهادی اش گفت: "... یکی از مسائلی که آقایان (نمایندگان) خیلی به آن پرداختند مسئله برنامه وزرا بود. من قبل گفتم برنامه ای که اکنون وزرا ارائه می دهند... برنامه اجرایی نیست بلکه برنامه ای است که بعد باید... تصویب شود تا قابل اجرا باشد..."

پس مشکل برنامه ها فقط همین است که فعلا چون تصویب نشده اند قابل اجرا نیستند.

علاوه بر اینها مباحثات مجلس معنای ادعاهای مربوطه "واجد تخصص، تدین، ایمان، کارایی و انقلابی بودن" کابینه را نیز روشن می کند. رفسنجانی در همان سخنان پایانی اش گفت: "نشارهایی که آقایان در بحث های خود آوردند عمدتاً روی چهار پنج وزیر بود که اگر من نمی شناختم آقایان مخالف را، چون می دانم که آنها با حسن نیت حرف می زنند، یک مخداری سو وطن انسان تحریک می شد..."

ببینیم این "چهار پنج وزیر" کی ها بودند و آن "نشارها" چی ها. ضمناً از خلال آنچه از اظهارات نمایندگان می آید کم و کیف تخصص و کارایی و...

آنچه که از سخنان نمایندگان و دفاهیات وزرا در مطبوعات انعکاس یافت، آشکار کننده کیفیت های دیگری غیر از آنچه کوشش شده ترسیم شود بود.

کوشش شده است کابینه یک کابینه با برنامه قلمداد شود. صرف نظر از آنکه آنچه به نام برنامه ارائه شده است چیزی جز یک رشته اهداف کلی مبهم و بی راه دست یابی نبوده است، اما پای همین اهداف کلی هم بر آب است. طبق گفته های یکی از نمایندگان در مورد برنامه اقتصادی دولت "در برنامه ای که الان مدنظر است ۹ میلیارد دلار نیاز ارزی برای ۵ سال آینده پیش بینی شده که قرار است ۷۶ میلیارد دلار آن از فروش نفت حاصل شود..." در حالیکه "طبق برآوردهای خوش بینانه بانک مرکزی ارز حاصل از فروش نفت در ۵ سال آینده از ۱۱ میلیارد دلار بیشتر نخواهد بود..."

از برنامه وزیر مسکن که اعتراف می کند جمع کمبود مسکن در حال حاضر یک میلیون و سیصد هزار واحد است این بدست می آید که "اگر ما بخواهیم مسئله کمبود یک میلیون و سیصد هزار واحد مسکن را در عرض ۲ سال حل کنیم می توانیم ولی چنین تصمیمی به معنای تعطیل بخش های دیگر مملکت است..." پس فعلاً بیاییم به ساختن پانصد هزار واحد در عرض ۵ سال آینده رضایت دهیم این در شرایطی است که اولاً "دو سوم همین پانصد هزار واحد، در حال اجرا است..." و ثانیاً نیاز جامعه ما به مسکن در پنج سال آینده بیش از یک میلیون واحد افزایش خواهد یافت.

هدم پیش بینی نیازهای آینده دور و نزدیک تنها مشکل برنامه های دولت رفسنجانی و منحصر به برنامه مسکن نیست. اما از اینکه بگذریم نیازهای امروز نیز در برنامه های ارائه شده انعکاس نیافته اند. برای نمونه به ذکر موردی در برنامه کشاورزی اکتفا میکنیم. نماینده شازند اراک با تأکید بر اینکه بیشترین زمین های مرقوب اسماً و رسماً جزو موقوفات است، می گوید: "در سال های اخیر دوباره سرو کله خان های ظالم... با عنوان متولیان

دبیرکل سازمان ملل...

بقیه از صفحه اول
موضع گیری های فلتاین انتظار را که بتوان در جریان کنفرانس "فیرمتهدها" به بن بست سیاسی موجود در مذاکرات صلح ایران و عراق خاتمه داد به یاس مبدل می کرد؛ با این همه "پرز دو کوئیار" تلاش

گسترده ای را در جریان این کنفرانس برای متقاعد ساختن طرفین درگیر برای خروج از بن بست موجود آغاز کرد.

دبیرکل سازمان ملل متحد با ارائه طرح جدیدی که به گفته خود وی بر مبنای قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت تهیه گردیده در روز سه شنبه با ولایتی وزیر امور خارجه حکومت اسلامی دیدار و گفتگو کرد وی در این دیدار ابراز امیدواری کرد که هر چه زودتر مذاکرات صلح از سر گرفته شود.

بر مبنای طرح جدید پیشنهادی دبیر کل که می بایست طرفین مذاکرات خود را به طور مستقیم در چارچوب آن آغاز می کردند؛ می بایست عقب نشینی کلیه نیروها به مرزهای شناخته شده بین المللی در خلال مدت یکماه صورت گیرد و سپس اسرای جنگی دو طرف ظرف مدت سه ماه مبادله گردند.

ولایتی بعد از این ملاقات اعلام داشت که ایران از امکان از سرگیری مذاکرات صلح حسن استقبال می کند، ولی هرگونه احتمال گفتگوی مستقیم با نمایندگان عراق را قبول ندارد. وی در ارتباط با طرح جدید دبیرکل ابراز عقیده کرد که گرچه ایران پیرامون طرح ملاحظاتی دارد ولی به طور اصولی آن را می پذیرد. نامبرده خاطر نشان ساخت که از نظر حکومت اسلامی عقب نشینی نیروهای عراق از ۲ هزار و ۲۰۰ کیلومتر مربع خاک ایران مهمترین مسئله ای است که باید هر چه زودتر انجام گیرد.

وزیر خارجه حکومت اسلامی ضمن اولویت قائل شدن برای عقب نشینی نیروهای ارتش عراق از مناطق اشغالی نسبت به هر امر دیگر منجمله مبادله اسرای جنگی گفت که منتظر نتیجه مذاکرات دبیر کل سازمان ملل با وزیر خارجه عراق می باشد تا از واکنش این کشور در مورد چگونگی پیشبرد روند مذاکرات صلح آگاه شود.

طارق هزیز وزیر خارجه عراق نیز در ارتباط با مواضع و اظهارات

ولایتی اعلام داشت تا زمانی که حکومت اسلامی به گفتگوهای مستقیم تن در ندهد مذاکرات صلح از سر گرفته نخواهد شد. وی خودداری ایران از برگزاری مستقیم مذاکرات را عامل اصلی بن بست مذاکرات دانست.

بعد از ملاقات دبیرکل سازمان ملل با ولایتی، وی همچنین به مدت یک ساعت با وزیر امور خارجه عراق دیدار و گفتگو کرد.

بدنبال ملاقات های فوق خاویر پرز دو کوئیار شکست مذاکرات خود را با نمایندگان ایران و عراق اعلام داشت. وی گفت که در مذاکرات صلح میان ایران و عراق هیچ گونه پیشرفتی حاصل نشده است و بن بست سیاسی همچنان وجود دارد.

ولایتی در سخنرانی روز چهارشنبه خود در اجلاس

فیرمتهدها به بحث پیرامون سیر قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت و مواضع ایران و عراق درباره این قطعنامه پرداخت. وی در این سخنان گفت: عراق همواره مواضع نادرستی را اتخاذ کرده است و همیشه طرح های دبیرکل را رد کرده و یا به عقب انداخته است. ولایتی اظهار داشت: رژیم عراق سعی در پیچیده کردن اوضاع دارد. نامبرده همچنین خواستار شد که "جنبش عدم تعهد" دبیرکل را در اجرای قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت یاری رساند و دولت عراق را برای پذیرش آن زیر فشار قرار دهد.

ولایتی خاطر نشان ساخت که اگر عراق همچنان از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سر باز زند، خطر از سرگیری تشنج منطقه خاورمیانه را تهدید می کند.

طارق هزیز در مصاحبه با خبرنگار رویتر اعلام کرد: این واقعیت که ایران از برگزاری مذاکرات مستقیم سر باز می زند؛ نشان می دهد که حکومت اسلامی خواهان پیشبرد صلح و حل اختلافات نمی باشد.

بدین ترتیب با بالا گرفتن موج تبلیغاتی هیات های نمایندگان دو طرف علیه یکدیگر و متهم ساختن هم به کارشکنی در روند مذاکرات صلح و طرح دعای نادرست تلاش یکماه اخیر دبیر کل بی ثمر باقی ماند و هر دو رژیم همچنان در مواضع آغاز این مباحثات در یک سال پیش قرار گرفتند.



تظاهرات بستگان زندانیان سیاسی

بقیه از صفحه اول

بروند و با تجمع در برابر ساختمان این وزارتخانه ضمن نمایش اعتراض سمیق خود، مجازات مسئولین و فرماندهان اعدام های جمعی را خواستار شوند.

سینه های پرکینه، مشت های گره کرده، گام های استوار و چشمان اندوهگین، اما امیدوار خانواده ها و بستگان زندانیان سیاسی، بیان همیق احساسات میلیون ها تن از مردم ایران بود که از ستم بی گران این رژیم تبعکار به ستوه آمده اند. هر گام که بر می داشتند یاد هزیزی را زنده می کردند؛ و در گام های بی شمارشان زنده کردند یاد آن عزیزترین هایی که قربانی یکی از بزرگترین جنایات تاریخ معاصر جهان شدند.

رژیم جهل و جنایت، رژیم تباهی و سیاهی، از این همه شهامت، شور و وفاداری، در خویشتن حقیر خویش لرزید و بر خانواده ها و بستگان زندانیان خشم خویش را فروبارید.

آن ها که اعدام های جمعی را فرماندهی کرده بودند، چوبه های دار دسته جمعی را در زندان ها برپا کرده بودند، آن که هنوز هم در افکار پلیدشان توطئه های کشتارهای دیگر دارند، راه را بر خانواده ها و بستگان زندانیان سیاسی بستند. و بیش از آن که خانواده ها و بستگان زندانیان سیاسی به میدان افسریه برستند، به

آن ها حمله ور شدند و تعداد زیادی را مضروب و دستگیر کردند. هنوز از تعداد دستگیرشدگان اطلاع دقیقی به دست ما نرسیده است، تعدادی از افراد مسن آزاد شده اند اما بقیه اعضا دستگیر شده خانواده ها و بستگان زندانیان سیاسی اعدام شده به ویژه جوان ترها همچنان در چنگال رژیم سرکوب گر جمهوری اسلامی اسیرند و نگرانی نسبت به سرنوشت آنان و خطری که بخاطر انتقام جویی کور رژیم تبعکار جمهوری اسلامی آن ها را تهدید می کند جدی است. در حکومت اسلامی، هنوز هم زندانیان سیاسی را همه گونه خطر تهدید می کند، هنوز هیچ تضمینی نیست که در زندان های جمهوری اسلامی، فاجعه هایی نظیر فاجعه شومی که در سال گذشته به دستور فرماندهان همین رژیم اتفاق افتاد، تکرار نشود.

در سالگرد اعدام های جمعی، جهانیان را از خطری که جان باقیمانده زندانیان سیاسی، زندانیان رها شده و آن جایی را که بخاطر سیاست های سرکوب گرانه رژیم در آینده زندانی سیاسی خواهند شد، تهدید می کند آگاه سازیم. هرگونه که می توانیم از مردم آزاده جهان، از نیروهای مدافع حقوق بشر و از سازمان های ترقی خواه بین المللی بخواهیم که این رژیم پلید را همیقا و شدیداً محکوم کنند.

میانجیگری سلطان نشین عمان میان ایران و عربستان

بدنبال اظهار نظر مقامات وزارت خارجه ایران مبنی بر تمایل به از سرگیری مناسبات با عربستان سعودی و بدنبال تلاش‌های دولت پاکستان برای یافتن راه حلی برای اختلافات موجود میان دو کشور، وزیر خارجه سلطان نشین عمان در دیدار روز سه‌شنبه خود با ولایتی، آمادگی دولت خود را برای میانجیگری و حل اختلافات میان سران حکومت اسلامی و عربستان سعودی اعلام نمود. ولایتی در روز دوشنبه هفته گذشته گفته بود که حکومت اسلامی از میانجیگری کشورهای دوست و بویژه امیرنشین‌های حوزه خلیج فارس برای رفع تیرگی مناسبات میان ایران و عربستان، استقبال می‌کند.

به نظر می‌رسد حکومت اسلامی برای از سرگیری مجدد روابط با سران عربستان سعودی با مشکلاتی روبرو است. بخصوص این امر از آنجا ناشی می‌شود که یک دسته بندی قدرتمند درون حکومتی سعی دارد با استفاده از اظهارات خمینی در هنگام حیاتش در مورد سران حکومت عربستان، جناح دیگر را برای این تجدید مناسبات زیر فشار قرار دهد. در همین رابطه یکی از روزنامه‌های مجاز کشور بنام "ابرار" در روز دوشنبه اظهارات مقامات وزارت خارجه را بشدت مورد انتقاد قرار داده و نوشت: چگونه می‌توان با عربستان سعودی رابطه سیاسی برقرار کرد در حالیکه "امام" خاندان آل سعود را بدترین دشمنان اسلام توصیف کرده بود.

کنفرانس عالی "اوپک"

ولایتی وزیر امور خارجه حکومت اسلامی از امکان برگزاری کنفرانس عالی سران کشورهای عضو "اوپک" که از جانب چند کشور عضو این سازمان پیشنهاد شده بود جانبداری کرد. بدنبال بحران افزایش تولید و تخطی بعضی از اعضای عضو "اوپک" از میزان تعیین شده تولید نفت و کاهش قیمت نفت پایه در دو ماهه اخیر، چند کشور عضو این سازمان برای رسیدگی به تخطی اعضا خود و پیشبرد یک سیاست هماهنگ نفتی خواهان برگزاری اجلاس عالی سران کشورهای عضو "اوپک" در سی امین سالگرد تاسیس این سازمان شدند.

گفته می‌شود که کشورهای عضو "اوپک" روزانه ۲ تا ۳ میلیون بشکه بیش از سهمیه تعیین شده نفت به بازار صادر می‌کنند. سقف تولید نفت برای کشورهای عضو ۱۹ میلیون و ۵۰۰ هزار بشکه در روز مقرر گردیده است. ولی برخی از اعضا این سازمان در دو ماه اخیر از میزان مقرر تولید نفت تخطی کرده‌اند. بطوریکه دو ماه پیش این سازمان با اضافه تولید روزانه ۲ میلیون بشکه و ماه گذشته با اضافه تولید ۲ میلیون و ۸۰۰ هزار بشکه در روز روبرو بوده است. کشورهای ایران، کویت، نیجریه و امارات عربی متحده از جمله کشورهایی هستند که از سهمیه مقرر شده تولید نفت تجاوز کرده‌اند.

بحران گروگانگیری در لبنان و ارتباطات ایران و آمریکا

حکومت اسلامی حمایت می‌شود در یک مصاحبه با "واشنگتن پست" در روز سه‌شنبه سخنان مشابهی ایراد کرد. وی در این مصاحبه گفت: آمریکا با آزادسازی میلیارد دلار سپرده‌های مسدود شده ایران، حسن نیت خود را نشان خواهد داد و ایران نیز متقابلاً برای رهایی گروگان‌ها در لبنان تلاش خواهد کرد و گروه‌های تحت نفوذ خویش را برای آزادی آنان تحت فشار قرار خواهد داد.

علی محمد بشارتی همچنین در این مصاحبه تصدیق کرد که میان حکومت اسلامی و ایالات متحده آمریکا در ارتباط با بحران گروگانگیری در لبنان ارتباطاتی وجود داشته است. گفته می‌شود تاکنون ایالات متحده آمریکا چندین پیام از طریق سفارتخانه سویس در تهران برای مقامات حکومت اسلامی ارسال داشته است. در این پیامها روابط دو کشور و مسئله لبنان مورد بحث قرار گرفته است. بشارتی ضمن ابراز رضایت از تبادل نظرهای انجام شده، اضافه نمود که پاسخ داده شده از جانب مقامات حکومت اسلامی شفاهی بوده و در آن بر شروط اعلام شده قبلی مجدداً تاکید شده است.

سخنرانی سید احمد خمینی در باره رفسنجانی

روز پنج‌شنبه هفته گذشته سید احمد خمینی طی نطقی در دیدار با قاریان و حافظان قرآن و جمعی از خانواده‌های قربانیان جنگ به حمایت از رفسنجانی پرداخت. در این سخنرانی تلاش برای سمت دادن سیاست‌های رفسنجانی نیز هویدا بود.

"یادگار امام" در این سخنرانی ضمن حمله به مخالفین حکومت و "دشمنان انقلاب" وجود جناح‌های مختلف در حکومت را انکار کرده و این امر را که سران حکومت در ایران به جناح‌های میانه‌رو و تندرو و یا واقع‌گرا و آرمانگرا تقسیم میشوند نادراست خواند.

نماینده در ارتباط با شهرت رفسنجانی به عنوان فردی که تمایل به همکاری با ایالات متحده آمریکا دارد گفت: برخلاف همه ارزیابی تحلیل‌گران وی یک شخصیت ضدآمریکایی میباشد که از خط‌خمینی منحرف نخواهد شد.

"سید احمد" افزود که تحلیل‌گران غربی تلاش می‌کنند تا وانمود سازند که سران رژیم به دو جناح تندرو و کندرو تقسیم شده‌اند و می‌گویند برخی از آنان که شرایط زمان و مکان را درک می‌کنند می‌دانند که باید برای دستیابی به رفاه با آمریکا ساخت.

سید احمد خطاب به دیدار کنندگان گفت: شما رئیس‌جمهورتان را خوب می‌شناسید و اگر او ضدآمریکایی نباشد چه کسی در ایران ضدآمریکایی است، در واقع ضربه اساسی بر پیکر آمریکا را او در این مرحله زده است... او شاگرد "امام" است و بدستور "امام" عمل کرده است و کسی نیست که گامی از پیام‌ها و رهنمودهایش دور شود.

روز دوشنبه هفته گذشته علی محمد بشارتی معاون وزیر امور خارجه حکومت اسلامی طی مصاحبه‌ای با روزنامه تهران تایمز اعلام کرد که اگر دولت آمریکا داراییهای مسدود شده ایران در آمریکا را آزاد کند، حکومت اسلامی هم برای رهایی گروگان‌های غربی در لبنان تلاش خواهد کرد.

بشارتی در این مصاحبه اعلام داشت که دولت "بوش" تلاش صادقانه‌تری در مقایسه با دولت "ریگان" برای برقراری مناسبات با ایران به عمل می‌آورد... و دولت "بوش" از اشتباهات "ریگان" درس عبرت گرفته است.

بشارتی در این مصاحبه افزود که اگر دولت آمریکا چند میلیارد دلار داریایی ایران را که ده سال پیش هنگام تسخیر سفارت آمریکا در تهران به دستور "کارت" رئیس‌جمهور وقت آمریکا در نزد بانکهای آمریکایی مسدود شده بود آزاد کند و از دخالت در امور داخلی ایران خودداری کند، مسئله گروگان‌ها حل خواهد شد و آنها آزاد خواهند گردید.

در همین ارتباط نیز شیخ محمد حسین فضل‌الله رهبر گروه حزب الله لبنان که از جانب

لاجوردی، قصاب اوین مجدداً سرپرست زندانها شد.

*انتصابات حکومتی در هفته گذشته
روز دوشنبه رفسنجانی طی دو حکم جداگانه حسن قفوری‌فرد را به سمت معاون رئیس‌جمهوری و سرپرست تربیت بدنی و سید منصور ضوی را همچنین به عنوان معاون رئیس‌جمهوری و دبیر کل سازمان امور اداری و استخدامی کشور منصوب کرد. همچنین رفسنجانی طی حکمی میرحسین موسوی را به عنوان مشاور ویژه رئیس‌جمهوری برگزید.

در روز سه‌شنبه طی حکمی از سوی رفسنجانی حسن حبیبی به سمت سرپرست نهاد ریاست جمهوری منصوب شد و وی نیز "سید علی بهشتیان" را به عنوان قائم مقام سرپرست ریاست جمهوری منصوب نمود.

خامنه‌ای نیز طی حکمی که در روز چهارشنبه انتشار یافت "محسن رفیق‌دوست" را به عنوان سرپرست بنیاد مستضعفان و جانبازان برای مدت سه سال برگمارد.

ضمناً روز چهارشنبه محمد یزدی رئیس جدید توه قضاییه رژیم سید اسداله لاجوردی معروف به قصاب اوین را به سمت سرپرست زندانها منصوب کرد.

در روز یکشنبه ۱۹ شهریور خامنه‌ای طی حکمی عبداللّه نوری را به سمت سرپرست زندانهای شهری و کمیته‌ها منصوب کرد. رفسنجانی نیز عبداللّه نوری وزیر کشور کابینه خود را به سمت رئیس شورای امنیت ملی منصوب کرد.

از آن روزهای خونین

در سالگشت کشتار همگانی زندانیان سیاسی ایران به درخ گزارش مستندی می‌پردازیم که از همی این فاجعه عظیم سخن می‌گوید. گزارشی که شکوه دلاوری و بیگناهی درد تهرمانان زندانی و صد دهمشسی شهکاران حاکم بر مصلحت را بازتاب می‌دهد. هشت اول این گزارش در شماره گذشته نشریه درخ شد.



این تن‌ها نیست، اما جای دیگر هست. در آنجا که یارانشان هستند، آنجا که هزیزانشان هستند و این جان‌های عاشق را در خویش مضاعف می‌کنند تا با نیروی بیشتر، همان راهی را بسازند که این دستهای اینک خشکیده در کار ساختنش بودند.

گهگاه وقتی که تن‌ها را پائین می‌کشند، هنوز ریز لرزه‌هایی هست. هنوز

مانده‌های زندگی سوسو می‌زند. ولی جلاد را دیگر صبوری نیست. به میان انبوه دیگران که بیانند، در زیر خروارها خاک که بماند، تمام می‌شود، اگر چه چند

ساعتی دیگر طول بکشد. تن‌ها را با سرعت از طناب جدا می‌کنند و به زمین می‌افکنند. آنچه فرو می‌ریزد، ریزش بی‌گاه برگ و بار انسانی است، فرود کال میوه‌هاست، پائیز پیش‌رس است. و جنازه‌ها را دسته دسته، پشت ماشین‌های باری و وانت بار می‌کنند تا به گلستان خاوران برسانند. در خاوران، گورهای بزرگ، همگی‌شان را دسته جمعی در خود می‌پزیرد و شبانه، صدای بولدوزرهاست که انبوه انبوه خاک بر این تن‌های هنوز گرم می‌باشد.

اگر به خاوران رفتی و زنی سیاه‌پوش یا فرزندی غریب را دیدی که به تمام نقاط خاک - و نه یک نقطه - با عشق و درد ماشک می‌ریزداشک می‌ریزد، هجب مکن! این از آن روست که گزیده‌ها حتی اجازه نداده‌اند که نقطه دقیق خاکسپاری جگر گوشه‌اش را بدانند و هم بدان دلیل است که همه خفتگان به خون فلفلیده، پاره‌های تن او هستند، هزیز او هستند. و اگر در ته چشم‌های این‌ها که دره‌هایی گرانقدر در این خاک گم کرده‌اند، همی ناگفته دیدی، چیزی مپرس! آنچه که او به تو نخواهد گفت، این است که در لفظه‌ای که به خاکش می‌دادند،

حلقه‌ها که محکم می‌شود، دیگر کار تمام است. و تمام نیست. قرقره‌هایی که این طناب‌ها بدان متصلند، با صدایی خشک می‌چرخند. طناب اصلی محکم می‌شود و تن‌ها را به بالا می‌کشاند. فشار طناب، خرخره را با صدایی که در درون پژواکی سخت دارد، خرد می‌کند. در سرزمین‌های دیگر، در قرون پیش‌تر از خلافت خمینی، دار که می‌زدند، زیر پای اهدامی ناگهان خالی می‌شد. این سرهت زیاد و شتابی که ثقل جسم می‌گرفت، و همان ضربه نخست، نخاع را پاره می‌کرد و کار را به تندی به پایان می‌برد. اما این‌جا، کار به گونه‌ای دیگر است. شکنجه‌گرانی که نزدیک به ۱۰ سال است که خرده خرده، مردم ایران را زجر کش می‌کنند، اکنون به شکل دیگری، فرزندان دلاور این خلق را هم خرده خرده می‌کشند.

آنکه اهرم ترقره‌ها را در پائین می‌کشد، کارش تمام است. طناب اصلی بالا سفت و محکم ایستاده و تن‌های آن چند نفر در بالا پیچ و تاب می‌خورد. با این کار، در یک ضرب چند نفر را به دار کشیده‌اند. ابتکار جنایتکارانه‌شان در تاریخ ننگین‌ترین استبدادها، بالاتر از ابتکار همه خونریزان تاریخ ثبت می‌شود.

رهشه تن‌ها بر بالای دار، چشم‌هایی که دیگر پلک نمی‌تواند ببوشاندش، کف خون آلود بر دهان و زبانی که کیود و نیلگون بیرون زده است، انگار آنچه را که در زمان حیات نتوانسته بگوید، اکنون فریاد می‌زند:

ما فتح می‌کنیم باشهای بزرگ
بشارت را
با خون و خنجر خفته در
خونمان
ذره، ذره جان می‌رود و
آخرین لرزه‌های تن که پایان
می‌گیرد، جان دیگر نیست. در

بدهند یا ندهند، به مسلخ روانه کردند.

در نخستین ساعات، نام‌های ۳ پیر سفیدموی زندان را خواندند. هر کدام شان حول و حوش ۶۵ سال داشتند که بیش از نیمی از آن را در زندانهای شاه و خمینی گذرانده بودند. به تعبیر خودشان که می‌گفتند زندگی مادر دو کلمه خلاصه می‌شود: مبارزه و زندان! چیز دیگری نباید افزود.

هر چین که به چهره‌شان می‌دید، هر تار سپید مو که در سرشان می‌یافتی، کتاب کتاب از رنجی که بر کمونست‌های ایران رفته است، برایت می‌گفت.

سرحالشان اگر می‌یافتی و پای نقلشان اگر می‌نشستی، از سالهای سال کشتار رهبران و رهروان صدیق جنبش کارگری مان - که به چشم دیده بودند - برایت می‌گفتند. از فریدون ابراهیمی تا سرهنگ سیامک، از وکیلی تا حکمت جو، و از جزئی و تیزی تا مهرگان و آگاهی وکی‌منش و انوش را دیده بودند که در برابر چشم‌هایشان پرپر زده بودند. اما چه دل پولادی داشتند هر کدام از اینها که این همه درد بر کرده‌هاشان را طاققت می‌آوردند و به زندگی با بختند و هشق و امید

نگذاشتند که روی هزیزش راحتی برای لفظه‌ای هم که شده ببیند و بوسه‌ای بر آن چشم‌های خونبار بزند.

اما من باز هم می‌گویم: "خاوران" پایان نیست. نه برای آنها که رفیقان ما را دسته دسته چون دانه‌های شکافته خون در گورهای دسته جمعی نهادند و نه برای هزیزان ما که رفتند و با هستی زمین، یگانه شدند. نه! "خاوران" پایان راه هیچ کسی نیست.

اهدام شوندگان، دسته دسته به سالن‌های سرپوشیده مرگ روانند.

چگونگی پاسخ به سوالات دادگاه سه نفره، در سرنوشت رهبران سازمانهای سیاسی و کادرهای برجسته و شناخته شده زندان، تأثیری نداشت. دادگاه "هدل اسلامی" برای اینان تشریفاتیش بیش نبود. بازجوهای که در حوالی "دادگاه آخوندی" پرسه می‌زدند، آقدر خوب اینها را می‌شناختند که حتی بدون مراجعه به پرونده هم نظر می‌دادند که اینها باید اهدام شوند. در همان روزهای نخست، تمامی رهبران و کادرهای سرشناس را جدا از اینکه چه پاسخی به آن پرسش‌های ابلهانه

می‌نگریستند. از ۱۳۳۳ فقط ۴ سال بعد از انقلاب را در زندان نبوده‌اند. از حجره، باقرزاده و ذوالقدر سخن می‌گویم. وقتی براه می‌انفتند، گویی که زمین و زمان برایشان مارش احترام می‌نوازند و هنگامی که طناب بر گردنشان می‌افتد، باد صفحات کتابهای تاریخ را پاره پاره می‌کند و با خود به هوا می‌برد. و در پی ایشان ۱۲ تن از نسل جوانتر انسران توده‌ای - یاران افضلی، هطاریان و کبیری - رابه پای دار می‌خوانند.

وقتی که شنیدیم جوانشیر، بهزادی، اخگر، دکتر جودت، پورهرمان، نیک‌آئین، رصدی، بهرام دانش و دکتر احمد دانش رابه تئلاگه می‌خوانند، آه از نهاد همه زندانیان برخاست و من گفتم: رفیقان گل، گل به جانان که گل‌های سرسبد این آب و خاک بوده‌اید.

ابوالحسن خطیب که از سلول به در می‌شد، زیر لب آن ترانه مجبویش را برای دخترکانش آلاله و آذرنوش می‌خواند: "فراموشان نمی‌کنم، دخترکان تنه‌ایم که دور مانده‌اید از من - آسان که بیابانگردی از چشمه‌ای و ستاره‌ای از کجکشان خویش - و آن هزاران هزار خردینه دیگر را که پدرهاشان، روشن بختی خلق رابه کام خطر فرورشدند.

در همین گروه، رهبران بزرگ و اخگران تابناک فدایی صمد اسلامی، حمید منتظری و منصور دیانک شوری هم روانه‌اند که در این ماههای آخرین هیچ‌کس را ندیده‌اند و همدیگر رانده‌اند. این دیدارشان پس از ماههای طولانی تنهایی، آخرین دیدار بود. اما دریغ که نگذاشتند، حتی لحظه‌ای هم سر به شانه‌های دیگری بگذارند و بوسه آخرین بر گونه‌های رفیق بزنند.

برویم که این آخرین قرار و این آخرین دیدار هم به سرفرازی گذشت. زنه‌ار که سر می‌دهیم اما چه باک که سر خوشانه می‌دهیم.

آهویی در بند کمند جان می‌دهد، بال پروانه‌ای از تاب نرم لغزش دستی سائیده می‌شود و می‌شکند، مرفان نفس، نغمه‌های فرحناک روح خویش را فراموش می‌کنند. تابستان اگر به بستان رفته باشی و درختان میوه‌دار را

اگر دیده باشی، میوه‌هایی را آویخته و داز زده می‌یابی. اما اینهایی که به دارشان کشیده‌اند میوه‌های رنج یک ملت بوده‌اند. سرمایه‌های معنوی یک خلق بودند. در چشم‌های آینه‌وارشان - آن لحظه که دیگر سویی نداشت - اگر می‌نگریستی، منظره یک کشور را معلق می‌دیدید که تماما به دار کشیده شده‌است.

رفیقی که در کنارم اشک می‌ریخت، گفت: اینهایی که کشند، ثمره سالها و دهه‌ها بودند. چند سال دیگر باید تلاش کنیم تا مثل اینهایی بار دیگر پرورده شوند. و من به باقیان این تیزار می‌نگریستم که با چشمان اشک‌آلود، درختهای جوان باغ را نظاره می‌کنند.

از آنهایی که قبل از نمایش دادگاه هم می‌دانست که اعدامش می‌کنند، کسری اکبری کردستانی بود. بعد از آنکه نامش را خواندند و پیش از آن که پای از بند بیرون نهد، گفت: فقط می‌خواهم که پایم در پای دار نلرزد و سرم بالا باشد.

به دادگاه که رفت، بی‌کم و کاست همانی را گفت که اعدام را در پی داشت. و همانگونه که خواسته بود، بی‌لرزش دریا و اضطرابی در دل به سوی آغوش تاتر گوه‌ردشت، گام برداشت.

جوانمرد و جوانه مردی بود پلنگ آسا، که اگر تاب مستقیم نگاه کردن به چشم‌های درخشان و میشی‌اش را داشتی، برق هوش زودبختی تات می‌کرد. کشیده بود و بلند قامت. به عادت روزگار، بلند گام برمی‌داشت و به شتاب.

این که می‌گویم پلنگ آسا، هم به اتکای آزمون سرفرازانه‌اش در زندانهای شاه بود (که در آن دوران نوجوانی بود تازه قد کشیده) و هم دل‌وریش در سالهای بعد از آن. در سال ۲۴ که گزیده‌های خمینی تصداسارتش را داشتند، بی هیچ تردیدی خود را به زیر کامیونی در حال حرکت انداخت اما از مرگ نجاتش دادند و به زیر شلاقش کشیدند. هم او بود که در نخستین اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در اتاق ملاقات فریاد کشید و خیر را به خانواده‌ها داد و به انفرادی رفت. اینک هم که به طور قطع به سوی آخرین نقطه خط زندگی می‌رفت، بی هیچ تردیدی گام می‌زد، همانگونه که همیشه بود. به زیر حلقه دار که رسید، باز هم به عادت موه‌ای بورش را منظم کرد و حلقه برگردن انداخت. با صدای قرقره‌ها، پلنگ از

بالای صخره به میانه دره پرتاب شد.

هبت‌اله معینی چاهروند از آنها بود که هر کس در زندان دید، احترامش کرد و مهرش را به دل گرفت. با آن سبیل‌های آویخته و آن صورت استخوانی مهربان، با آن چشم‌هایی که در حالت هادی می‌خندید و خشمگین که می‌شد، تنگ و شرربار می‌گشت، تابلویی در ذهنت تصویر می‌کرد، همیشه ماندگار.

همه آنهایی که در قصر و اوین شاه دیده بودندش می‌دانستند که چه دل‌مهربانی دارد.

پرستار آن رفیق قدیمی - که پیش‌تیر خورده بود و کار نمی‌کرد - که می‌شد، صبح و شام بیدار بود که لحظه‌ای از دردهایش کم کند. دو سال حبس داشت، اما تا پایان کار رژیم در بندش نگاه داشتند، چرا که تمام طایفه‌اش و ایل تیارش به کوه زده بودند و قیام کرده بودند. و او که هم‌مخون آنها بود، کم از آنان نبود و در چشم ماموران شاه دشمنی بود خطرناک.

به بازجویی شکنجه‌گران خمینی که رفت و از او خواستند تا مصاحبه و ابراز انزجار کند، فقط یک جمله گفت و نه بیشتر که همه جای زندان دهن به دهن می‌گشت. گفته بود: "من مصاحبه نمی‌کنم و اگر فشار بیاورید، مطمئن باشید که زبانم را خواهم برید". همین کافی بود که دیگر در این باره اصرارش نکنند. اما کینه‌ای که از این سردار اشترانکوه داشتند چنان همیق بود که در نخستین روزهای قتل‌عام، سر برداش کردند.

در تشخیص اینکه چه کسی باید اعدام شود، بازجوها، رئیس و معاون‌ها و دادیاران زندان هم علاوه بر آن ۳ نفر نظر می‌دادند. حتی پاسدارها هم می‌توانستند در تفکیک افراد نافذ باشند. کافی بود که آنها گزارشی به رئیس زندان بدهند تا او هم قبل از ورود به اتاق، نیری را بپزد تا حکم اعدام بنویسد. در گوه‌ردشت پاسداری بود که بچه‌ها از زور بدجنسی و رذالتش، نام "مارمولک" به او داده بودند. گزارشهای "مارمولک" بسیاری از بچه‌ها را به صف اعدام کشاند. یکی از کسانی که مارمولک کینه شخصی همیقی به او داشت، کیوان مصطفوی از رفقای شریف و نازنین ما و از اعضای سازمان فدایی

(اقلیت) بود. کیوان را که قرار بود با ما به "بند جهنم" بفرستند، هم او جدایش کرد و به آغوش تاتر برد. لشکری او را دوباره پیش نیری برده بود و با نقل حرف‌های پاسدار مورد اعتمادش از نیری خواسته بود تا حکم اعدامش را بنویسند.

کیوان ما هم صوراند و دلاورانه این صحنه‌ها را شاهد بود. حکم اعدام را که مارمولک گرفت، خود شخصا به آغوش تاتر رفت و طناب برگردن کیوان انداخت. چه ذوقی میکرد که بالاخره این دشمن دیرینه‌اش را بالای دار فرستاده است.

یادش به خیر کیوان که همیشه می‌گفت: دلم می‌خواهد که اگر روزی خواستند اعدام کنند، تیرباران شوم. اما دریغ که گلوله را هم از او دریغ کردند.

یک هفته تمام چوبه‌ها در کار بود و کامیون‌ها در رفت و آمد. پاسدارها و بازجو‌هایی هم که به کار اعدام و حمل و نقل تن رفیقان ما مشغول بودند، از کار بی‌وقفه دیگر به تنگ آمده بودند. اما با چشم‌های آماس کرده و خون گرفته، همچنان به خونریزی و اجرای احکام مشغول بودند، زیرا که حکومت نمی‌خواست جز این عده معدود، کس دیگری از جنایت باخبر شود.

گفته بودند که محکومین را به دار بیاورند تا سروصدایی بلند نشود و دیگر بندگان نفهمند. اما کار به این طریق هم طولانی بود. عده‌ای‌شان برای تسریع در کار، ماسک گاز آوردند تا برخی از محکومین به مرگ را با گاز خفه کنند. منتظرین اعدام در سلول‌های انفرادی صدای بازجوها را می‌شنیدند که می‌گفت: سریع تر نفس بکش و در تراحت می‌شوی. و آنکه در زیر سرپوش گاز نشسته بود، با هر تنفسی، مرگ رابه درون شش‌ها می‌کشید.

در هفتمین شب، کار پایان یافت. شب هفت اولین قربانیان، شام فریبان آخرین‌شان بود. آن شب اگر آسمان را می‌نگریستی، ستارهای نداشت، سیاه سیاه بود. درست مثل قیر، و تنها شبکوره‌ها در سیاهی تند آن، به پی‌زدند و جیغ می‌کشیدند.

سحرگاه آن روز، خورشید به سختی و با درد طلوع کرد.

ما را که زنده مانده بودیم به "بند جهنم" آوردند. جهنم نه فقط به خاطر فشار و شکنجه‌ای که بر ما



بود، جهنم هم از آن رو که تو می دیدی دور و برت خالی است. عزیزترین هایت را برده اند و تو مثل یتیمی برجای مانده ای، بی هیچ پشت و پناهی.

در همان نخستین ساعات استقرار در این بند، دیگر برایمان شکی باقی نمانده بود که بچه ها را قتل عام کرده اند. معمای اعلام وضع فوق العاده از ۷ مرداد و قطع ملاقات ها روشن شده بود.

پس از ۲ ساعت، در سلول باز شد. پاسدارها ریختند و گفتند چشم بند بزنید و بیرون بیایید. بیرون در هم تعداد دیگری شان منتظر مان بودند که از همان جا با مشت، لگد، چوب، زنجیر و کابل به سرمان ریختند، ما را کشان کشان به راهروی اصلی گومرشدت بردند.

در آستانه درب ورودی راهرو، ۲ نفر از هم زنجیران را دیدیم که تازه از تخت شلاق، لنگ لنگان می آمدند. مو و سیبل های شان را به طرز رقت باری تراشیده بودند. قیافه هاشان چنان در هم شکسته و دافغان بود که بی اشراق می توانستی بگویی در این ۴ روز به اندازه ۴ سال پیرتر شده اند. به ما که رسیدند، با صدایی که از درد و خشم می لرزید، گفتند: آنقدر می زند تا بخواهی چه بخوانیم؟ گفتند: نماز.

در میان راهرو، چندین تخت شلاق و پاسدارها انتظارمان را می کشیدند. به محض دیدن گروه جدید، نعره زان به ما حمله ور شدند، مثل لاشخوری که به دیدن گوشت حمله می کند.

لشگری رئیس انتظامات زندان، آنقدر کابل زده بود که از خستگی سرخ شده بود. پیراهنش را درآورده بود و تنش از هرق خیس بود. ناصریان و چند پاسدار دیگر هم کابل به دست، قیافه ای نظیر او داشتند.

لشگری که از دیدن قربانیان جدید، حظی سادیستی می برد، با زهر خندی به لب داد می زد: هرکس نماز نخواند، آنقدر می خورد تا بخواند. خوب حالا کی نماز نمیخواند؟

اگر گذارت به شکنجه گاه های شاه یا خمینی افتاده باشد، می دانی که کابل به کف پا یعنی چه؟ یادم نمی رود، سال ۵۴ وقتی که از کمپته به قصر منتقل شدیم، دو هفته اول را در بند موت یا قرنطینه همراه با زندانیان هادی بودیم.

یکی از سرکردگان بند که قتل کرده بود و ابد داشت، با قامتی بلند و شانه هایی که به پهنا ی یک در بود، وقتی شنید که زندانی سیاسی هستیم و از کمپته آمده ایم، با احترام فقط به پاهایمان نگریست و گفت: من هم ۳ روز در کمپته بوده ام. عجب طاقتی دارید شماها! من که همان ۳ روز رب و ربم را یاد کردم. واقعا موجودات قریبی هستید شما سیاسی ها.

شلاق به کف پا، به گفته همه بازجوها، مؤثرترین و وحشتناک ترین شکنجه جسمی و روانی است، بویژه اگر به صورت جیره و متوالی باشد.

نوبت به ما که رسید، یک به یک به تخت مان بستند. لشگری می گفت: حالا میخوانی یا نه؟

برای بسیاری از ما که پس از چندین سال مقاومت در برابر نماز خواندن اجباری و تحمیلی، دشوار بود که بگوئیم نماز می خوانیم، کابل آواز شد. پاسدارها با تمام کینه و بغض شان و با قیافه هایی که درست شیطان مجسم بود، با کابل به کف پایمان می کوبیدند و بر سر و رویمان بارانی از مشت و لگد می باریدند. آواهایی را که از جیره مان بیرون می آمد، خودمان هم نمی شناختیم. نعره ها چنان بلند بود که صدایمان پس از چند دقیقه می گرفت. کابل به ۳۵ و ۴۰ می رسید، از تخت پیاده می کردند و می دواندند. برای آنکه پاها بی حس نشود و درد کابل، همیق تر به جان نفوذ کند، انگار که هزاران سوزن یا انبوهی خرده شیشه زیر پا باشد، پاشنه و پنجه می سوخت. اما سوزش فقط در کف پا نبود. بیش از آن دلها می سوخت. گویی که در تار و پود وجودمان، در گوشه گوشه قلبمان دشنه هایی فرو می رفت و ما را از هم می درید. این درد آخرین، درد از دست دادن آن انبوه عزیزانی بود که در آغوش تاتر جان می دادند.

پس از یک ساعت، سر و سیبل مان را به شکلی زنده و نامنظم با ماشین زدند و به درون اتاقی روانه مان کردند. در آن اتاق کوچک، ما بیست نفر با زیرپوش و زیرشلوار، بی هیچ وسیله ای و بی لقمه ای غذا، شب را به صبح رساندیم. در سرو صورت هرق کرده و درد آلودمان و در دهان هایی که اکثر اخون آلود بود، خرده های مو، منظره ای زشت و

آزار دهنده ساخته بود. صدای کابل تا صبح، لحظه ای هم قطع نشد. شاید خنده دار باشد ولی در همین دردناکی این صدا برایمان خوشایند هم بود. چرا که خبر می داد رفیقانی از میان هم زنجیران زنده مانده است. صبح زود فهمیدیم که کتک خوردنمان پایان نیافته است. در هر وعده نماز (صبح و ظهر و شام) برایمان جیره تعیین کرده بودند.

پاسدارهای تازه نفسی که صبح آمده بودند، به دستشان تف می کردند و با تمام توان - مثل کسی که بخواهد کنده بزرگی را با تبر قطع کند - بر کف پاهایمان می کوبیدند. در میان ما رفیق جوانی بود که در تمام طول کابل خوردن، هیچ صدایی (مطلقا هیچ صدایی) از گلویش بیرون نمی آمد. وقتی به اتاق میرفتیم، بچه ها به او می گفتند: چرا فریاد نمی زنی؟ اگر فریاد بزنی، درد را کمتر احساس می کنی. او هم با فروتنی و خجالت می گفت: راست می گوئید، فریاد زدن هیچ اشکالی ندارد. اما من نمی توانم جلوی پاسدارها فریاد بزنم. می دانم که ایرادی ندارد، ولی نمی خواهم پاسدارها، ضجه های مرا بشنوند. چنین می نمود که این کابوس را پایانی نیست.

میان زنده مانده ها، جلیل شهبازی از قدیمی ترین زندانیان سیاسی دوران خلافت خمینی هم

بود که از سال ۵۸ تا کنون، حبس می کشید. با وجود آنکه ۳ سال پیش دوران محکومیتش پایان یافته بود، اما از آنجا که حاضر به مصاحبه و نوشتن انزجارنامه نبود، آزادش نمی کردند. او در دادگاه ۵ شهریور هم در پاسخ به اینکه مذهب چیست، گفته بود: مثل همه مردم، اسلام و افزوده بود: ما به خاطر مذهب با شما تضادی نداریم. تضاد ما و شما بر سر مسایل سیاسی و اجتماعی است.

با این پاسخ، جلیل در صف اعدامی ها قرار نگرفت. اما وقتی کابل زدن های بی پایان شروع شد و وقتی که اعدام آن انبوه یاران قدیمی را دید، طاقتش دیگر طاق شد. به یکی از بچه ها گفته بود: من طاقت کابل را دارم، ولی تاب نماز خواندن تحمیلی را ندارم.

با اصرار از نگهبان ها خواست تا خارج از وقت مقرر، اجازه رفتن به دستشویی به او بدهند و رفت. همه ما می دانستیم که حادثه ای در حال وقوع است.

همان جا، جلیل شیشه مریایی خالی یافته بود که آنرا شکست، زیر پیراهنش را بالا زد. چشم ها را بست و با تمام قدرت با تیزی شیشه شکسته، شکمش را درید. تیزی شیشه وقتی که پوست را می شکافت (و بیشتر از آن وقتی که گوشت را می درد) ضعیفی بر انسان قلبه می کند که قدرت هرکاری را سلب می کند. اما جلیل که مصمم بود، همه نیرویش را برای

کشیدن هم در آن فضای تنگ مشکل می‌شد) ما را یکی یکی از آن گرم‌خانه بیرون می‌کشیدند و سوال و جواب آغاز می‌شد. نگهبان ما به موقع و بی‌موقع اذان می‌گفتند و قرآن می‌خواندند. از بلندگوهای زندان (که تا آخرین درجه باز شده بود) دعای کمیل، ندبه و توسل پخش می‌کردند. خلاصه هر ابتکاری که از روان‌های بیمار و هیستریکشان برمیآمد برای آزار ما استفاده می‌کردند.

این روزها اما درون بند، حال دیگری داشت. بچه‌ها اصلاً دلشان نمی‌خواست لحظه‌ای هم از یکدیگر جدا باشند. افراد از گروه‌های مختلف سیاسی مثل برادرهای تنی همدیگر را دوست داشتند. کمترین بیماری هرکس، همه را فضا دار می‌کرد. یک‌رنگی، یک‌دلی و رفاقت چنان بود که تاریخ زندان به یاد نداشت. بازماندگان هر یک به طریقی تلاش داشت تاضم دیگری را سبک کند.

یکی از شب‌های نیمه آذرماه - درست پس از ۴ ماه - بالاخره به ما گفتند که فردا ملاقاتی خواهیم داشت. هلیرفم آنکه پس از این همه مدت، خانواده‌هایمان را می‌دیدیم، اما دل‌ها گرفته بود. هرکس فکر می‌کرد که به همسر کسری، کیوان، احمد و... چه بگوید؟ به چشم‌های منتظر فرزندان محمود، نادر و قاسم چگونه بنگرد؟

روز ملاقات، رژیم ما را به شدت کنترل و بازرسی کرد. تمام سعی ما آن روز بر این بود که به هر وسیله‌ای بتوانیم پرده از جنایات رژیم برداریم. گمان می‌کنم برای خانواده‌ها کافی بود که به چهره‌های ما بنگرند تا همه چیز را بفهمند. چشمان گود رفته، چهره‌های رنگ‌پریده، سبیل‌های بزور تراشیده، صورت‌ها و بدن‌های لافر و تکیده‌ها، یک دنیا سخن بود.

برای ملاقات که راه افتادیم، زیرلب زمزمه می‌کردم:

من به آن روز بزرگ دل سپرده‌ام
گشایش دیگر بار درها و لب‌ها
و شکفتن فتنه خاموشی
در بهار آزادی.

رفقایمان را نوشته بودند. درون ساک‌ها؛ پیرامن، شلوار، عکس‌های بچه‌هاشان، کاردستی‌هایی که برای آنها درست کرده بودند، کاردستی‌های نیمه‌تمام، و نامه برای همسرانشان و نامه‌های آنها برای بچه‌ها. آخر با این‌ها چه می‌توانستیم بکنیم. برخی از این یادگارها را دور از چشم پاسداران برداشتیم و در قلبمان جا دادیم. همسرش نزد رفیقش باشد نه در دست‌های کثیف دشمن.

به اتاق که رسیدیم، عکس‌زن و بچه‌های یکی از قدیمی‌ترین زندانیان بندمان را که یکی از هم‌اتاقی‌ها با خود آورده بود، دیدیم. همه به طرف دیوار برگشتند تا اشک‌های یکدیگر را نبینند. رفیقی که همین ماه دوران محکومیتش به پایان می‌رسید. بچه‌هایش با آن خط‌کج و کوله پشت عکس نوشته بودند: برای بابا که زود می‌آید پیش ما.

صدای یکی از رفقای مسن که از درد کمر مجاله شده بود و نمی‌توانست راه برود، سکوت اتاق را شکست.

— می‌دانید! رهبر حزب کمونیست عراق وقتی که به پای دار می‌رفت، در میدان شهر خطاب به مردم فریاد زد: کمونیست‌ها از دار بلندترند. اشک‌ها تان را پاک کنید.

اهدام‌ها تمام شده بود. اما جنگ روانی هنوز ادامه داشت. بازجوها گاه و بیگاه، شب و نیمه شب می‌آمدند، نام تعدادی را می‌خواندند و با خود می‌بردند. همه نگران بودیم که با اینان چه خواهند کرد. ولی پس از مدتی آنها را به بند باز می‌گرداندند. در حالی که صحنه‌های دروغین اهدام و بازجویی برایشان ترتیب داده بودند. پلیس می‌خواست که ما روزهای سیاه شهریور ماه را هیچ‌گاه فراموش نکنیم و هر لحظه آن صحنه‌ها، پیش چشمانمان باشد. وقتی می‌خواستند، ما را از بند بیرون ببرند، با خشونت وارد می‌شدند، بیش از ۴۰۰ نفر را پا برهنه به درون یک راه پله کوچک هول می‌دادند و درها را از دو طرف می‌بستند. در آن راه پله کوچک که حتی جای کافی برای ایستادن نبود، ما روی هم می‌افتادیم. پس از ۲ - ۳ ساعت (که دیگر نفس

گیج و منگ، دنبال گمشده‌های خود می‌گشتیم، کسانی که سالها در کنار هم در این زندان، زندگی کرده بودیم.

— صادق‌تی کجاست؟

— او را به آغوشی تاتر بردند.

— نادر مهربان را ندیدید؟

— نه او هم رفته است.

سرهنگ افرائی، آقای محبوبیان، مهدی حسینی، حشمت آیین... اینها را هم بردند.

از یک اتاق به اتاق دیگر، دنبال

بچه‌ها می‌گشتیم. بهت زده،

خشمگین، افسرده. چه

لحظه‌هایی، چه نگاه‌هایی، چه

بغض‌هایی و چه پنجه‌های اشک‌هایی،

کلمات نمی‌تواند این همه درد را

تصویر کند. نیمی از افراد هر اتاق را

دیگر هیچ‌گاه نمی‌توانستیم

بینیم. با نیمی از رفقایمان دیگر

هیچ‌وقت نمی‌توانستیم گفتگو

کنیم. کاردستی بسازیم، از

خاطرات فرزندانمان بگوئیم و

برای آینده نقشه بریزیم.

شام آوردند. اما هیچ‌کس به غذا

دست هم نزد. تیغی انگار در

گلویت فرو کرده باشند که آب

دهان را هم به زحمت فرو

می‌دادی.

اتاق‌های همیشه مرتب‌مان، مثل

میدان جنگ شده بود، درهم

ریخته و آشفته. در این فضا چند

روزه‌ها، پاسداران به بند حمله

کرده بودند. ساک‌ها، لباسها،

یادداشت‌ها، نامه‌ها، لباسهای

شسته و خشک نشده بر

بندها، کاردستی‌ها و خلاصه هر آنچه

که زندگی محقرانه‌مان را تشکیل

می‌داد، درهم ریخته بودند، پاره

کرده بودند یا با خود برده

بودند. گویی زلزله‌ای سهمگین،

همه چیز این بند را در هم کوبیده

است.

ساعتی بعد پاسدارها آمدند و

گفتند: هرکس برود و وسایل

شخصی خودش را از راهروی اصلی

به سلولش بیاورد. تعدید کردند که

فقط وسایل خودتان را بردارید و

گرنه...

همیشه آرزو می‌کنم که چنین

صحنه‌ای را هیچ انسانی نبیند.

وسایل بازرسی شده ما را در کنار

دیوار گذاشته بودند. اما کسی

نمی‌توانست به آنها نزدیک شود.

وسایل بچه‌هایی که اهدام شده

بودند هم آنجا بود و ما باید از درون

این یادگارها، وسایل خودمان را

جدا می‌کردیم. روی ساک‌ها، اسم

باز هم پاره کردن به کار گرفت. سر، آخر، رگهای ۴ دستش را هم زد. نواره خون که در آغاز شدید بود، پس از چند لحظه آرام شد، که با هر تپش قلب، جهش آرام دیگری را به دنبال داشت. نشست. ضعف از پای درآورده بودش. سر را به دیوار تکیه

داد، چشم‌ها دیگر رمق نداشت.

خون سرخ، کف زمین را پوشاند.

نگهبانی که به سراغش رفته

بود، سراسیمه ناصریان را خبر

کرد. و این دیگری با خونسردی

گفت: بگذار بمرید.

پس از ساعتی که بالای سرش

آمدند، خونی دیگر نبود. بدن

ورزیده‌اش و چهره مردانه‌اش

یکسره زرد شده بود. دست‌های

آویزان و سرآویخته بر شانه‌اش

می‌گفت که دیگر جان نیست.

ناصریان با لگد، تن بی‌جان‌ش را روی

زمین پهن کرد. چشم‌های

بی‌حالتش را نگریست و دستور داد

که جنازه را همراه دیگران سوار

کامیون کنند.

ما که از تاخیرش نگران شده

بودیم، می‌دانستیم که بلایی سرش

آمده و انتظار می‌کشیدیم.

بالاخره در باز شد و ناصریان و چند

نفر از بازجوها آمدند. با لبخند

پیروزمندانه‌ای گفت: جلیل

خودش را کشت و کار ما را راحت

کرد. شما هم اگر می‌خواهید،

برایتان طناب بیاورم.

شهادت جلیل نشان داد که

پلیس برخلاف همیشه که در مقابل

خودکشی، واکنش نشان می‌داد،

اکنون هیچ بدش نمی‌آید که ما هم

در این شلوفی قتل‌عام، خودمان

را بکشیم. وقتی که دشمن از کاری

که تو می‌کنی خشنود می‌شود،

بی‌گمان باید از انجام آن بپرهیزی.

سیاری از دیگران که به فکر

خودکشی بودند، فهمیدند که باید

زنده ماند. رژیم می‌خواست که

هر چه بیشتر از ما بکشد و ما باید

تلاش می‌کردیم که تعداد هر چه

بیشتری زنده بمانند.

از زندان زنان هم خبر آمد که

بچه‌ها را برای نماز خواندن زیر

فشار گذاشته‌اند، کتک زده‌اند، چند

نفر خودکشی کرده‌اند. آنجا هم

پلیس گذاشته بود تا رفیق‌مان

سهیلا درویش کهن در خون خود

بغلطد.

پس از ۴ روز ما را از "بند

جهنم" به بند خودمان منتقل

کردند. در بازگشت فهمیدیم که

بیش از نیمی از بچه‌ها دیگر نیستند.

هفته همبستگی با خلق شیلی

مرهم آوازش

در دهنفشه های پر پر شده را

تسلی می بخشد

خاصه "لاتینی"ها در دفاع از آزادی و در اعتراض به ددمنشی های آدم کشان پینوشه، یاد و ارزشهای فرزندان بخون خفته مردم شیلی را گرامی داشتند. در این میان، نام و بکتور خارا چون ستاره ای در خشان جلوه ای دیگر یافت؛ تا جائیکه امروزه یاد و یادگارش، خاطره همه شهدای شیلی و هاشقان آزادی را زنده نگه میدارد و داغ ننگی تازه بر پیشانی تبهکاران شیلی می گذارد. در رثای او به نشانه همدردی با مبارزات مردم شیلی، شعرهای بسیاری سروده شد.

"آله خاندرو گازه لا" شاعر و ترانه پرداز جوان السالوادور نیز شعری دردمند در رثای خارا نوشت. آله خاندرو که در دایره رزمندگان و پیشناتزان ارتش آزادی بخش ملی السالوادور چهره ای ممتاز دارد، قامت برومندش در سال ۱۹۸۵ در گیرودار یکی از دلاورانه ترین مبارزات آزادی خواهانه در سن ۲۲ سالگی به خاک افتاد. هم آوای او در ترجمه حسین اقدامی - که خود بدست جلدان جمهوری جنایت به شهادت رسید - در ادبیات مردمی مایه یادگار مانده است.

ترانه - سرودهای خارا، شعرهای آله خاندرو و فریاد آزادی خواهانه حسین اقدامی، زنجیره گسست ناپذیر همدردی های رزمجویانه است که در طول و عرض جغرافیای آزادی کشیده شده است.

آری، آوازی که در شیلی خاموش میشود در سیم سازهای السادور شعله می کشد و پرچی که در بولیوی به خاک می افتد در ایران امروز، برافراشته می ماند.

سرگذشت فرهنگ مردم آمریکای لاتین از سرنوشت تحولات تاریخی - سیاسی این قاره جدایی ناپذیر است. آنچه مسلم است "وزلزله ها و تکان های تاریخی قاره، چین خوردگیهای ویژه ای را در پهنه فرهنگ این دیار پدید آورده است".

در تحولات اجتماعی یکصدساله اخیر این سرزمین شعر و هنر، همپای رویدادهای پر تلاطم سیاسی این قاره، دگرگونی چشمگیری یافته است. اگر در شعر کلاسیک آمریکای لاتین، بیشترین توجه، به طبیعت و ماوراء طبیعت بوده شعر امروز آن - در خطوط کلیش - با تکیه به آن جنبه از میراث های ارزشمند شعر کلاسیک که "نرودا" آن را "گنج خانگی" می خواند، دقیقاً متأثر از خیزابه های خروشان رویدادهای اجتماعی است.

این تأثیرات - حداقل در محدوده آمریکای لاتین - جغرافیای خاصی را دنبال نمی کند. آن آوای رسایی که در سینه سوزان نیشکرزارهای کوبا شنیده می شود، در گستره کشتزارهای بولیوی طنین می افکند، اندوه ترانه خوانان شیلی در سیم سازهای فرزخوانان ال سالوادور رخنه می کند و آوای شادمانه نیکاراگوا در جان اندوهگین شیلی راه می یابد. در آمریکای لاتین - این پیکر شقه شده - هیچگاه زبانه های روحیه همدردی به خاموشی نرفته است. "تحریک مصیبتی هر جزئی از قاره، بازتاب مصیبتی تمامی اجزای دیگر آن قاره را دنبال" دارد. هنگامی که گلوی آواز خوان "ویکتور خارا" آهنگساز، شاعر و ترانه پرداز رهایی مردم شیلی با گلوله های چکمه پوشان "پینوشه" خاموش شد مردم آزاده جهان،

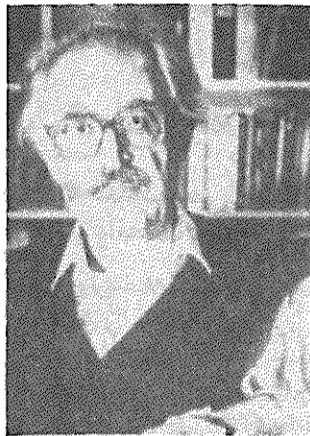
درسویک ویکتور خارا

از: آله خاندرو گازه لا
ترجمه: حسین اقدامی
از کتاب: شعرهای ممنوعه آمریکای لاتین

تا شبنم های آفتاب نخورده صبحگاهی را	آرزوهای پژمرده	در میاهای دم افزون بادها
بین پرندگان غریب	جوانه می زنند	از مرزهای مه گرفته
و گل های تشنه	و فردا چراغان می شود.	سایه وار می گذرد
قسمت کند .	چه چهره هایش	و قلب با کره اش را
او را در پرسه های بی پایان کولی وارش	دردرده های کوهستان جاریست	چون گیتاری سرخ درهنجه
درمی یابیم،	و رگبار زخمه هایش	می نوازد.
که ترنم زنگدارش	چهره دشت های خونالوده را	همواره
چون ناقوس شبانگهی	می شوید.	کولباری از ترانه باخود دارد
خواب مسموم قاره را آشفته می کند.	و او را از حضور مهتابیش در نیمه شبان	و مرهم آوازش
او	می شناسیم،	دلننگی سوسنهای وحشی و
میراث بومیان پابرهنه	که بیقرار	در دهنفشه های پر پر شده را
فرزند بی بدیل خلق لاتین	بر کوره راه های پرت جنگل ها	تسلی می بخشد.
ویکتور خارا است.	پوزار می کشد،	وقتی دهان به نعنه می گشاید

طنز نویس شهیر

منوچهر محجوبی درگذشت



کار منوچهر محجوبی تصویر زنده و گویای همان شعری بود که بر سر لوحه هفته نامه توفیق نقش بسته بود:

«چو حق تلخ است با شیرین زبانی
حکایت سر کنم آن سان که دانی»

طنز شیرین او تصویرگر حقایق تلخ و آگاه‌گر دردهای اجتماعی بود.

از کارهای ارزشمند محجوبی در خارج از کشور انتشار آهنگر در تبعید بود که با طنزهای کوبنده‌اش از فسادهای جمهوری سیاه اسلامی پرده بر می‌داشت. محجوبی با ترجمه داستان «یار و سلاوهاشک» که بنام «شوایک، سرباز ساده دل» که از پر خواننده‌ترین مطالب آهنگر در تبعید بود نشان داد که در ترجمه‌هایی از این دست، استادی مسلم است.

سناریوی سریال موفق تلویزیونی به نام «خانه قمر خانم» در زمره کارهای اوست. این سریال تلویزیونی به خاطر

طنز نویس نشریه مشهور چلنگر و سردبیر هفته نامه نکاهی انتقادی توفیق - نشریه‌ای که جای ویژه‌ای در تاریخ روزنامه نگاری ایران دارد و از پر خواننده‌ترین هفته‌نامه‌های ایران بود، درگذشت. منوچهر محجوبی که علاوه بر آنچه اشاره شد، سردبیر مجله کاریکاتور در ایران و یکی از گردانندگان اصلی نشریه آهنگر و مدیر مسئول مجله ادبی و فرهنگی فصل کتاب، در خارج کشور بود، در روز شنبه دوم سپتامبر در لندن درگذشت.

روزنامه‌خوان‌های ایران با طنز شیرین و انتقادی محجوبی که در صفحه اول روزنامه کیهان، قبل از انقلاب در ستون «فلم‌های زیادی» انتشار می‌یافت، به خوبی آشنا هستند. کار محجوبی خوش آیند رژیم فرهنگ ستیز جمهوری اسلامی نبود و دیری نپایید که او به خاطر طنز گزنده‌اش مورد خشم رژیم قرار گرفت و وادار به جلاي وطن شد، در لندن اقامت گزید و در همین شهر چشم از جهان فروبست.

ایران مقام...

بقیه از صفحه آخر

بالتر رفته و در وزن ۵۲ کیلو کشتی می‌گرفت به مقام سوم دست یافت و مدال برنز را نصیب تیم کشتی ایران ساخت.

در مسابقات قهرمانی کشتی آزاد جهان کشورهای شوروی، آمریکا، ترکیه، بلغارستان و ایران به ترتیب مقام‌های اول تا پنجم را کسب کردند.

نکته جالب توجهی که در حاشیه مسابقات قهرمانی جهانی کشتی آزاد باید بدان اشاره کرد این است که هیئتی شامل ۲۱ نفر از ایران برای این مسابقات اعزام شد که در میان آنها ساوامایی‌ها تحت عنوان مامورین «حراست» فراوان بودند اما یک پزشک همراه کشتی‌گیران اعزام نشد. مامورین ساواما برای زیر نظر گرفتن ورزشکاران و مربیان، همراه همه تیم‌های ورزشی اعزام می‌شوند.

مقام پنجمی تیم کشتی آزاد ایران در مسابقات جهانی سوئیس و مدال‌های بدست آمده بالاترین موفقیت کشتی‌گیران ایرانی در سال‌های اخیر بوده و هلیرضم همه ویرانگری‌های جمهوری اسلامی در عرصه ورزش و سیاست‌های مخرب و ضد ورزشی این حکومت به دست آمده است.

بیان شیرین و طریقی که از زندگی زحمتکشان حاشیه شهر تهران داشت از پر بیننده‌ترین برنامه‌های تلویزیون بود.

منوچهر محجوبی مبتکر تاسیس مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه آزاد بود و خود در این مرکز انتشاراتی سمت سرپرستی را داشت.

وی در سال ۱۳۱۵ در کرمانشاه تولد یافت و از سال ۱۳۳۵ با حضور قلم شیرین و حقیقت‌جویی در مطبوعات آن زمان تولد یک طنزنویس برجسته را نوید داد.

با درگذشت منوچهر محجوبی، ادبیات معاصر ایران یکی از ورزیده‌ترین طنز نویسندگان خود را از دست داد.

سرنوشت دمکراسی خانم آکینو

در بین کشورهایی که در آن‌ها حقوق بشر نقض می‌گردد در ردیف ششم قرار دارد فیلیپین در کشتار مدافعان حقوق بشر رتبه‌های بالاتری را احراز کرده است!

این در حالی است که اغلب مردم فیلیپین در شرایط بدتری به لحاظ اقتصادی نسبت به سال ۸۶ به سر می‌برند، هیچ اقدامی جهت حل مسئله ۳۰ میلیارد دلار بدهکاری فیلیپین انجام نگرفته است. خاندان خانم آکینو بر امورات کشور مسلط شده‌اند، مثلاً برادر وی حزب حاکم را رهبری می‌کند و یکی از اقوامش در راس یک امپراتوری مرکب از بیش از سی کارخانه که قبلاً به مارکوس تعلق داشت، قرار گرفته است.

خانم آکینو که مطبوعات تریبی کوشیدند چهره قهرمان دموکراسی در فیلیپین را به وی بدهند - نیز مانند احکام آخوندهای وطنی مرز نمی‌شناسد و شامل حال افرادی نیز می‌شود که در خارج از کشور زندگی می‌کنند، برای مثال می‌توان از مبارزین پرسابقه فیلیپینی، ژوزه سیسون و ژولیتا سیسون نام برد. ژوزه سیسون زندانی زمان مارکوس بود که بعد از روی کار آمدن خانم آکینو از بند آزاد شد و اکنون در کشور هلند پناهنده سیاسی است. اجرای استراتژی خانم آکینو به نام «جنگ با شدت کم» که از جانب آمریکا حمایت می‌شود، مرتباً با زیر پا گذاشتن حقوق بشر در فیلیپین همراه است. بر اساس آمار سال ۱۹۸۸، فیلیپین

تنها خمینی و آخوندها نیستند که برای سر مقضوبین خویش جایزه تعیین می‌کنند. اخیراً خانم آکینو در فیلیپین نیز جهت از میان برداشتن مخالفان خود به چنین «ابتکاری» دست زده است! وی در طی پیامی برای زنده یا مرده سی‌وپنج تن که مظنون به عضویت در کمیته مرکزی حزب کمونیست فیلیپین هستند مبلغ ۵۰۰۰۰ دلار جایزه تعیین کرده است.

این مورد شامل حال ۱۹ نفر دیگر نیز می‌شود ولی جایزه پیشنهادی برای آن‌ها کمتر است زیرا آنان عضو ساده حزب کمونیست و یا از رهبران سازمان‌های کاملاً قانونی فیلیپین هستند. در و دیوار سراسر کشور با عکس‌ها افراد فوق‌الذکر پر شده است. جالب این‌جاست که حکم

اعلام جرم کانون پناهندگان

در پی افشای اسناد و مدارک به دست آمده از کنسولگری جمهوری اسلامی در ژنو فعالیت‌های جاسوسی کنسول رژیم و چند تن دیگر علیه پناهندگان ایرانی برملا شد. اما مقامات سوئیس از محاکمه این عده به دلایل واهی خودداری کردند که شرح مفصل آن را در شماره‌های قبلی نشریه اکثریت درج شد. به دنبال این امر کانون پناهندگان ایرانی مقیم ژنو در تاریخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۸۹ علیه دست‌اندرکاران این ماجرا اعلام جرم کرد. در این اعلام جرم گفته شده است که ادعای وزیر اطلاعات مبنی بر بستن پرونده این جاسوسان بی‌اساس بوده و فعالیت جاسوسی این عده نه علیه منافع ملی کشور سوئیس بلکه علیه امنیت پناهندگان ایرانی بوده است.

پیرامون اوضاع لهستان



پس از قتل لوئیس کارلوس گالان، کاندیدای ریاست جمهوری از حزب لیبرال در ۱۸ اوت، حکومت کلمبیا علیه کارتل کو کائین اعلام جنگ داد. این کارتل در کلمبیا دارای قدرت عظیمی است و تهدید کرده است که در پی تحویل هر قاچاقچی به آمریکاییان نفر از قضات به قتل خواهند رسید. در سالهای اخیر در این کشور ۵۰ قاضی به هلت محاکمه افراد وابسته به مافیا به قتل رسیده‌اند. طی سه هفته اخیر حدود یک صد قاضی استعفا داده‌اند. جرج بوش رئیس جمهور آمریکا طی نطقی حمایت دولت خویش از مبارزه علیه قاچاقچیان مواد مخدر را اعلام کرد و برای اعزام نیرو و تجهیزات اعلام آمادگی نمود. به دنبال نطق جرج بوش روز سه شنبه ۵ سپتامبر موج وسیعی از انفجار بمب توسط مافیای مواد مخدر در مدلین - کلمبیا ایجاد شد. عکس صحنه‌ای از انتقال مجروحین یکی از این انفجارها را نشان می‌دهد.

خروج کامل نیروهای ویتنامی از کامبوج

شرکت کننده در کنفرانس نافر جام پاریس، وزیر امور خارجه فرانسه و وزیر خارجه اندونزی، و همچنین دبیر کل سازمان ملل دعوت کرده‌اند که بر امر خروج نیروهای ویتنامی از کامبوج نظارت کنند. یک هفته پس از شکست مذاکرات صلح در پاریس هنگ سامرین، رئیس جمهور کامبوج به هانوی سفر کرد. در این سفر بر آفاق فاز جدیدی در روابط بین کامبوج و ویتنام بر مبنای تحکیم و تقویت همبستگی، همیاری و احترام متقابل و همد و وابستگی تاکید شد.

انفجار در کارخانه موشک سازی عراق

این انفجار طبق خبر روزنامه ایندیپندنت قریب دو سوم مجتمع مزبور نابود شده است. به گزارش خبرگزاری‌ها این انفجار نه بر اثر خرابکاری بلکه به هلت افزایش حرارت مواد مورد استفاده به وقوع پیوسته است.

بر اثر انفجاری که در یک کارخانه مخفی موشک سازی در جنوب بغداد رخ داده، صدها نفر به هلاکت رسیدند. روزنامه انگلیسی ایندیپندنت تعداد قربانیان را ۷۰۰ نفر ذکر کرده است. این کارخانه موشک سازی در مجتمع نظامی الملاح قرار داشته است. بر اثر

خواهد داشت. مازویسکی خود متذکر شده است که حزب متحد کارگری باید در مسئولیت‌های دولتی دخیل باشد و در فلبه بر بصران کنونی مشارکت کند. این واقعیتی غیر قابل انکار است که حزب متحده کارگری اصلاحاتی را آغاز کرد که در نتیجه آن اتحادیه همبستگی به موقعیت کنونی خود رسیده است. این حزب اکنون شانه از بار مسئولیت خالی نخواهد کرد و اجازه نخواهد داد آن را متهم کننده مخالف اصلاحات است.

سخنگوی مطبوعاتی حزب متحده کارگری نیز ابراز خوشبینی کرد. او در یک مناظره تلویزیونی متذکر شد بیش از دو میلیون عضو حزب و مشارکت حزب متحده کارگری در دولت تضمین خواهند کرد که پایه‌های غیر قابل انکار سوسیالیسم در لهستان از بین نروند. اکنون مهم‌ترین مسئله دولت، اتخاذ تدابیری جهت جلوگیری از سقوط اقتصادی و کاهش دم‌افزون بهره‌وری کار است.

یان لیثینسکی نماینده پارلمان و عضو فراکسیون همبستگی در این ارتباط اظهار کرد "ما به برنامه روشنی جهت سالم‌سازی اقتصادی نیاز داریم". این نکته محور اصلی مباحث و اختلافات را تشکیل می‌دهد. هم اکنون هیچ نیرویی یک برنامه روشن اقتصادی ارائه نداده است. هم در اتحادیه همبستگی و هم در حزب متحده کارگری مواضع مختلفی در این باره به چشم می‌خورد. برخی‌ها گذار به فعالیتی منظم در موسسات و تلاش در ارتقاء آآوری کار را در ردیف نخست قرار نمی‌دهند و بلکه بیشتر به سرازیر شدن دلارهای قریبی امید بسته‌اند. لخواه‌ها نیز در فراخوان خود به کشورهای قریبی جهت کمک اقتصادی به سخنگوی چنین تصویری تبدیل شد. هدف سفر اخیر او به آلمان فدرال اساساً تحقق چنین امری بود. مازویسکی در نخستین اعلام موضع خود در این باره محتاط‌تر بود. او در برابر مطبوعات اعلام موضع دولت لهستان را به بعد موکول کرد.

بقیه از صفحه آخر
شب‌بازی باشد. او افزود لخواه‌ها باید اکنون فکر خود را بیشتر بر مسائل سندیگای کارگری متمرکز کند.

مازویسکی در پاسخ به اینکه آیا به مردم لهستان خواهد گفت که برای نظم دادن به اقتصاد باید بدواً سطح زندگی‌شان نزول کند، هنوز نکرده‌تر جریح خواهد داد دیگران در این قضیه به او کمک کنند. وی گفت وظیفه او از بین بردن روحیه مردم نیست، بلکه باید به مردم قوت قلب داد. و اظهار امیدواری کرد که دولت آینده بتواند از وضمیم‌تر شدن وضعیت معیشتی مردم جلوگیری کند. اکنون نگرانی عمده اتحادیه همبستگی بر این امر متمرکز است که جنبش اعتراضی را که خود بحرکت در آورده بود در موسسات و کارخانجات به عقب کشاند و به سکون ترفیب کند. فراخوان لخواه‌ها را باید از همین زاویه مورد توجه قرار داد.

سوالی که مطرح است این است که اکنون حزب متحده کارگری لهستان اوضاع را چگونه می‌بیند؟

"ویاتر"، دبیر کمیته مرکزی حزب متذکر شد هلیرقم آن که انتخابات سناوسیم نتایج خوبی برای حزب به همراه نداشته، حزب متحده کارگری لهستان لااقل ۴۵ درصد آرا، مردم را کسب کرده است. به عقیده او در شرایط فعلی شادمندی بهتر باشد که نماینده‌های اتحادیه همبستگی نخست‌وزیر شده است. "ویاتر" بر اهمیت همکاری فعال حزب متحده کارگری در یک دولت ائتلاف وسیع تاکید کرد. به گفته وی حزب او هیچ تمایلی به هدم موفقیت دولت مازویسکی ندارد. برعکس، حزب متحده کارگری، هر چه در توان دارد به‌کار خواهد برد تا از شکست این حکومت - که امری محتمل است - جلوگیری کند. بسیاری از ناظران متفق‌القولند که بیرون راندن کمونیست‌ها از مشارکت در دولت، آن‌طور که بعضی از نیروهای راست اپوزیسیون سابق مطالبه می‌کنند، عواقب منفی برای کشور

زاله برسنگ افتاد، چون شد؟

زاله خون شد



شهریور تنها به عنوان ماهی که موج کشتار همگانی زندانیان سیاسی ایران در سال گذشته از آن برخاست شاخص نیست. در سلاله کشتار، شهریور، ماه کشتار همگانی دیگری نیز هست: ۱۷ شهریور، ماه جمعه سیاه، ماه میدان زاله.

شطخونی که از کشتار زندانیان سیاسی و از دیگر جنایات جمهوری اسلامی در میهن ما جاری است زاله را با خود نخواهد برد. جنایت جمهوری اسلامی هولناک و یاد تلخی از یادها نازدودنی است. جنایت رژیم سلطنت در ۱۷ شهریور نیز.

پیرامون اوضاع لهستان

لخ والسا به هنگام دیدار با نوربرت بلوم، وزیر کار آلمان فدرال نسبت به اوضاع اقتصادی لهستان هشدار داد. وی گفت اصلاحات اقتصادی و سیاسی در صورتی که وضعیت اقتصادی در عرض ۱۲ ماه آتی باثبات نشود در معرض شکست قرار خواهد گرفت، زیرا تحمل مردم حدی دارد.

مازویسکی بنا به گفته خود، در تشکیل کابینه، کاملا مستقل از اتحادیه همبستگی عمل خواهد کرد. او در برابر این سؤال که تا چه حد لخ والسا تأثیر خواهد داشت گفت مسلما با وی مشورت خواهد کرد زیرا والسا در لهستان صاحب نفوذ است، اما این به مفهوم آن نیست که وی عروسک خیمه-

لخ والسا، رهبر اتحادیه همبستگی، مردم لهستان را به امتناع از اعتصاب فراخواند تا در راه فعالیت دولت نخست وزیر جدید، تارئوس مازویسکی مشکل مضاعفی ایجاد نشود. او گفت اکنون نباید درها را بر روی خودمان ببندیم. به گفته اولهستان در برابر یک شانس بزرگ سیاسی قرار دارد و نباید خسارات اقتصادی بیشتری متحمل شود. موج اعتصابات کارگری در هفته گذشته فروکش کردند و فقط در برخی مناطق اعتصابات و آکسیون های اعتراضی پراکنده ای گزارش شده اند. مازویسکی با رهبری فراکسیون همبستگی در مجلس و با رهبری موتلفین جدید خود، حزب متحده دهمانی و حزب دمکرات، ملاقات کرده و درباره ترکیب دولت آینده گفتگو نمود.

بقیه در صفحه ۱۱

در مسابقات کشتی آزاد قهرمانی جهان

ایران مقام پنجم را کسب کرد

سنگین وزن بودن او، نظر کارشناسان ورزشی جهان را جلب کرد سلیمانی با امتیاز ۵ در مقابل ۴ این پیروزی را به دست آورد. هسگری محمدیان در وزن ۵۷ کیلو در این مسابقات به مدال نقره دست یافت. او در مسابقات المپیک سئول در سال ۱۹۸۸ نیز در همین وزن همین مدال را کسب کرده بود. هسگری محمدیان همان کشتی گیر ایرانی است که در مسابقه فینال در المپیک سئول با بردش گرفتن حریف برنده و نمایش روحیه ورزشی تصمین برانگیز خود در جهان شهرت یافت. مجید ترکان که در مسابقات قهرمانی جهان سال ۱۹۸۵ در مجارستان مدال نقره گرفته بود، در این مسابقات که به یک وزن بقیه در صفحه ۱۰

مسابقات کشتی آزاد قهرمانی جهان که از روز پنجشنبه ۹ شهریور (۳۱ ماه اوت) در مارتینی سوئیس آغاز شده بود در روز یکشنبه ۱۲ شهریور پایان یافت. در این مسابقات تیم کشتی آزاد ایران با ۱۰ کشتی گیر شرکت داشت. این تیم در این مسابقات با کسب یک مدال طلا، یک نقره و یک برنز توانست مقام پنجم را احراز کند. علیرضا سلیمانی کشتی گیر ۱۳۰ کیلویی (سنگین وزن) ایران در مسابقه نهایی این وزن که در تاریخ ۱۱ شهریور (دوم دسامبر) برگزار گردید برحریف آمریکایی خود که در مسابقات جهانی سال ۱۹۸۷ قهرمان جهان شده و در المپیک سئول مقام دوم را کسب کرده بود، پیروز شد. تحرک علیرضا سلیمانی با توجه به

برای اشتراك نشریات «کار» و «اکثریت» در خارج از کشور فرم زیر را پر کرده

و همراه با معادل بهای اشتراك، تمربستی و یارسید بانکی پرداخت بهای اشتراك به آدرس نشریه ارسال نمایید:

دیگر نقاط	اروپا	بهای اشتراك	<input type="checkbox"/> شش ماهه
۱۳ مارک	۱۱ مارک	نشریه «اکثریت»	<input type="checkbox"/> یک ساله
۲۴	۲۱		

دیگر نقاط	اروپا	بهای اشتراك	<input type="checkbox"/> سه ماهه
۳۰ مارک	۲۷ مارک	نشریه «اکثریت»	<input type="checkbox"/> شش ماهه
۵۸	۵۲		<input type="checkbox"/> یک ساله
۱۱۵	۱۰۲		

آدرس کامل (لطفا خوانا بنویسید)

AKSARIYAT
NO. 274
MONDAY, 11 SEP 89

آدرس:
Address:
RUZBEH
POSTFACH 1810
5100AACHEN
W.GERMANY

حساب بانکی:
AUSTRIA - WIEN
BAWAG
IBANK FUR ARBEIT UND WIRTSCHAFT
NR. 02910701-650
DR. GERTRAUD ARTNER

یا جمع آوری کمک مالی
فدائیان خلق را در انجام
وظایف انقلابی
یاری دهید